

مقایسه رئالیسم اسلامی و رئالیسم انتقادی از منظر جامعه‌شناسی

شهلا باقری

دانشیار دانشگاه خوارزمی، ایران، کرج.

sbagheri@khu.ac.ir

رضا نظریان (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه تهران، ایران، تهران.

Reza.nazarian@ut.ac.ir

چکیده

«ساختار و عاملیت» از مهم‌ترین مباحث نظری و بنیادی موجود در جامعه‌شناسی معاصر است. ساختار و عاملیت هریک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود هستند. ضرورت توجه به این دو عنصر در تبیین پدیده‌های اجتماعی، منجر به پدیدآمدن نظریات متنوعی شده است که هریک از طریق فرایند متفاوتی، سعی در حفظ اصالت یکی، یا توأم‌ان این دو در یک نظریه اجتماعی دارند. این مقاله با استفاده از روش مقایسه‌ای، در صدد کشف عناصر مشترک و متمایز موجود در سه نظریه مربوط به تبیین مسئله «رابطه ساختار و عاملیت» است. سه نظریه‌ای که می‌خواهند به این دو، توأم‌ان توجه کنند. نظریات مورد بررسی، نظریه «ساختاربندی گیدنز»، نظریه «تکوین آرچر» و نظریه «اصالت فرد-جمع-رابطه زاهد» هستند. در این بین، نظریه زاهد تبیین جامع‌تری از نوع رابطه ساختار و عاملیت ارائه داده است. نتیجه‌ای که از مقایسه بین این نظریات حاصل می‌شود این است که سازوکار و مکانیسم ارتباطی بین ساختار و عاملیت، با استنادات دینی موجود در نظریه زاهد به عنوان یک جامعه‌شناس مسلمان قادر است نشان دهد که عاملیت چگونه با ساختار ارتباط می‌یابد و ساختار چگونه با عاملیت مرتبط می‌شود.

کلیدواژگان: جمع، فرد، ساختار، عاملیت، ایدئولوژی و فرهنگ.

مقدمه

تحلیل یک‌سونگرانه در توضیح رابطه ساختار (زمینه اجتماعی) و عاملیت (فرد) نوعی نقص در نظریه اجتماعی محسوب می‌شود. چنانچه نقش عاملیت نادیده گرفته شود، چگونگی به وجود آمدن رخدادهای تاریخی و اجتماعی در ابهام باقی می‌ماند و چنانچه نقش ساختار نادیده گرفته شود، جامعه به صورت انبوهی از فعالیت‌های تک‌تک انسان‌ها ترسیم می‌شود که نامرتبط بهم به نظر می‌رسند. با آگاهی از ضعف یک‌سویه‌نگری در توضیح رابطه فرد و جامعه، مسئله به این صورت طرح می‌شود که به چه طریقی می‌توان فرد و جامعه را به صورت هم‌زمان در نظریه اجتماعی حفظ کرد، به صورتی که منجر به غلبهٔ یکی بر دیگری نشود؟ در وهله اول به نظر می‌رسد برای رفع نقص یک‌سویه‌نگری در توضیح رابطه فرد و جامعه و حفظ فرد و جمع در نظریه اجتماعی، همین که دستاوردهای نظری فردگرایی و جمع‌گرایی را با هم در یک نظریه بیاوریم، حل مسئله کرده‌ایم. اما مسئله اینجا است که برای برقراری پیوند بین این دو سطح، باید عامل ربط‌دهنده‌ای وجود داشته باشد تا بتواند به نحو معقول این دو سطح را در یک نظریه ترکیب کند. به این معنا که نشان دهد در سطح تجربی نحوه تعاملات بین فرد و جامعه به چه صورتی رخ می‌دهد. فرد از چه طریقی در ساختار موجود در یک جامعه رخنه ایجاد می‌کند. به همین صورت ساختار موجود در جامعه از چه طریقی بر فرد تسلط می‌یابد. ساختار موجود در جامعه به چه طریقی اجازه انتخاب و گزینش‌گری و مواردی از این قبیل را به فرد می‌دهد.

برهمنی سیاق، یک نظریه کامل در توضیح رابطه فرد و جامعه، باید علاوه بر شناسایی عوامل ارتباطی، ویژگی‌های حاکم بر فرد و جامعه را نیز نشان دهد. به این معنا که در تغییر و تحولات اجتماعی فرد انجام‌دهنده چه نقشی است و جامعه انجام‌دهنده چه نقشی در این تغییر و تحولات است؛ بر این اساس، مهم‌ترین سؤالات قابل طرح براساس موضوع تحقیق، بدین قرارند:

۱. در تشکلات اجتماعی فرد و جامعه دارای چه خصوصیاتی هستند؟
۲. چرا باید از فردگرایی و جمع‌گرایی یک‌سونگرانه دوری کرد؟
۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه شکل است؟
۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصل هستند؟
۵. چگونه فرد و جامعه به صورت دو جانبه حفظ می‌شوند (بدون اینکه در یکدیگر منحل شوند)؟

علاوه بر فیلسوفان اجتماعی که به این موضوع پرداخته‌اند در نظریات جامعه‌شناسی متاخر برخی از نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند به سؤالات بالا پاسخی درخور دهنند. از این اندیشمندان

می‌توان از بوردیو، هابر ماس، گیدنر، آرچر و زاهد نام برد.

در این مقاله می‌خواهیم از بین این اندیشمندان به مطالعه و مقایسه سه نظریه‌پرداز پرداخته و پاسخ هریک را به سؤالات مطرح شده بیاییم. در جمع‌بندی نهایی به نوعی ارزیابی می‌پردازیم و قانون‌کننده‌ترین پاسخ را به‌زعم خویش معرفی می‌کنیم.

اندیشمندان مورد توجه ما آنتونی گیدنر، مارگارت آرچر و سید سعید زاهد (جامعه‌شناس مسلمان ایرانی) هستند. علت انتخاب این سه اندیشمند، شاخص‌بودن نظریه‌های هریک از آنان در تبیین این موضوع است. گیدنر در «نظریه ساختاربندی» خود، همسان بوردیو و هابر ماس، در راستای ارائه نظریه‌ای منسجم حرکت می‌کند تا بتواند یکپارچگی پدیده اجتماعی را حفظ کند. آرچر در «نظریه تکوین» خود آشکارا بین فرد و جامعه تمایز قائل می‌شود و زاهد در «نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه» خود به عنصر سومی (رابطه) متولّ می‌شود که در اندیشه هیچ‌یک از نظریه‌پردازان قبل از او وجود ندارد؛ بنابراین، این سه نظریه‌پرداز آشکارا از یکدیگر تمایز هستند اما هر سه در پی حل یک مسئله تلاش می‌کنند که آن هم ترکیب‌کردن عامل و ساختار یا توأم‌اندیدن آنها در تبیین پدیده اجتماعی است.

در این تحقیق در راستای پاسخ به سؤالات ذکر شده برای کشف عناصر مشترک و متمایز بین سه نظریه «اصالت فرد-رابطه-جمع»، «ساختاربندی» و «تکوین»، از روش تطبیقی استفاده شده است. معیاری که در این تحقیق سعی بر به کارگیری آن بوده، انتخاب دو سطحی است که دقیقاً با یکدیگر متناظر باشند. با توجه به موضوع تحقیق، باید مفاهیم مورد استفاده نظریه‌پردازان دارای سطوح متناظر باشد، به این معنا که هر کدام از نظریه‌پردازان، مفهوم موردنظر را در کلیتی مشترک به کار برد باشند، برای دستیابی به این هدف باید به توضیحات هریک از نظریه‌پردازان در مورد مفاهیم اساسی تحقیق که عبارت‌اند از شرایط اجتماعی یا ساختار و فرد یا عاملیت، توجه شود. همچنین، معیارهای مشترک به کار گرفته شده در دو طرف تطبیق، از طریق توضیحاتی که هر کدام از نظریه‌پردازان درباره مفهوم مورد استفاده خود داده‌اند، قابل شناسایی است. با آگاهی و به کارگیری این معیار در مطالعات نظری تطبیقی، در این تحقیق، سعی شده است وجهه اشتراک و اختلاف مفاهیم استفاده شده این نظریه‌پردازان شناسایی شود.

۱. نظری اصالت فرد-جمع-رابطه

دکتر سید سعید زاهد^۱ جامعه‌شناس مسلمان ایرانی، صاحب نظریه‌ای درباره جنبش‌های اجتماعی است که در طی آن با توجه به اصالت فرد-جمع-رابطه، به توضیح و تشریح چگونگی توجه هم‌زمان به فرد و جامعه (به طوری که منجر به غلبة یک عنصر بر دیگری نشود) پرداخته است. در اینجا شرحی بر مبانی جامعه‌شناسی و نظریه ایشان آورده می‌شود.

مبانی نظری و منطقی نظریه

برای آگاهی از مبانی نظریه زاهد، باید با منطق سیستمی (که ایشان در نظریه خود از آن استفاده می‌کنند) آشنا باشیم.

سیستم عبارت است از مجموعه‌ای از اجزا که با یکدیگر در ربط باشند و هدف خاصی را محقق کنند. در هر سیستم حداقل سه عنصر را می‌توان تشخیص داد: اجزا، روابط و هدف. درین این سه عنصر روابط نقش اجزا در مجموعه سیستم را مشخص می‌کند و با کنار هم قرار گرفتن اجزا طبق نقشی که روابط تعیین‌کننده آن است، هدف محقق می‌شود (زاهد، ۱۳۷۰الف: ص ۹۳-۹۴). زاهد بر مبنای همین نگاه سیستمی درباره اشیای عالم می‌گوید:

«اشیای عالم بر طبق قانون اثربخشی و اثرپذیری عمومی بر هم مؤثرند و همین انتقال اثر از یکی به دیگری ثابت می‌کند که رابطه‌ای بین هر دو شیء در عالم وجود دارد، عناصر و اشیای عالم علاوه بر اینکه وجودشان منوط به ارتباط اجزای داخلی‌شان است بر یکدیگر نیز مؤثرند. این تأثیرپذیری دال بر ارتباط اجزا در خلقت است؛ چراکه تاریخ نباشد چگونه می‌توان قائل به انتقال اثر شد؟» (زاهد، ۱۳۷۰الف: ص ۱۰۳-۱۰۴).

نگاه سیستمی زاهد در نگرش او به جامعه نیز نمود می‌یابد:

«جامعه از سه زیرسیستم سیاست، فرهنگ و اقتصاد تشکیل شده است. اگر جامعه را به یک انسان تشبیه کنیم، سیاست اراده جامعه، فرهنگ فکر و اقتصاد اعضا و جوارح آن است» (زاهد، ۱۳۹۰: ص ۱).

جامعه دارای هویتی واقعی است. به این معنا که جدای از افراد نیز دارای حضور و تأثیرگذاری است. جامعه یک وجود حقیقی عینی است که دارای سنن مربوط به خویش است. چون جامعه یک وجود حقیقی و عینی است، مسلماً دارای آثاری است که این آثار براساس اصل منظم بودن عالم

۱. دانشیار بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی دانشگاه شیراز.

تابع قواعد و قوانین معینی است (Zahed, ۱۳۷۰: الف: ص ۱۲۱).

نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه

زاهد هر سه سطح فرد-جمع-رابطه را در شناخت پدیده‌های اجتماعی و تبیین جامع آنها دخیل می‌داند، بر این مبنای نگرش نظاممند را برای توضیح فعالیت نظری خود برمی‌گزیند. از آنجاکه پدیده‌های اجتماعی تک‌متغیره نیستند و دارای سه جنبه کلی و مشخص هستند، باید با یک نگرش نظاممند به آنها ملاحظه شود. با این نحوه نگریستن، کلیه ابعاد نظری و عملی، خرد و کلان و انتزاعی و عینی موضوع مهمی خواهد بود و رابطه بین این جنبه‌ها با یکدیگر مورد توجه فرار خواهد گرفت (Zahed, ۱۳۸۰: ص ۲۳). آنگاه زاهد دلیل اصالت سه عامل فرد، رابطه و جمع را تبیین می‌کند.

در مورد فرد و جامعه این طور می‌گوید که:

«فرد و جامعه دو واقعیت با آثار مخصوص به خود هستند، اگر تاریخ را مرور کنیم نقش

افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آنها با رفتار در زمینه اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمانشان عمل کرده‌اند، اگر نقش افراد را ندیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را ندیده بگیریم، تاریخ به صورت صفحات بی‌پایانی از داستان‌سرایی در مورد افسانه‌های افراد معروف در خواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت‌مندی‌های خویش وجود دارد» (Zahed, ۱۳۸۷: ص ۳۴).

زاهد درباره عامل رابطه معتقد است که توجه به روابط، جهت و اهداف جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد (همان: ص ۳۳). آنگاه به نقش هریک از عوامل پیش‌گفته در یک تشکل اجتماعی اشاره می‌کند:

«می‌توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین آنها تمایز قائل شویم اما این سه، در هر تشکل اجتماعی از یکدیگر غیرقابل تفکیک هستند، افراد براساس صفاتشان بر جامعه اثر می‌گذارند، جامعه با خصوصیات مربوط به خودش آنان را متأثر می‌کند و روابط اجتماعی نیز نقش خود را به عنوان راهنمایی که قابلیت‌های افراد را با موقعیت‌های اجتماعی و بالعکس مرتبط می‌نماید، بازی می‌کنند» (همان: ص ۳۹).

زاهد در ادامه عامل رابطه را با بیان مصاديق از ابهام بیرون می‌آورد:

«ایدئولوژی عامل ربطی جنبش‌ها است. اعتقادات، قوانین و مقررات، آنچه به عنوان فرصت تلقی می‌شود و آنچه چنین به حساب نمی‌آید، چگونگی استفاده از منابع و تبیین راههای

عملی تعقیب اهداف جنبش، همه‌وهمه توسط ایدئولوژی رقم زده می‌شود. ایدئولوژی افراد را به زمینه اجتماعی متصل می‌کند. قابلیت‌های افراد از طریق رهنماهی ایدئولوژیک به فرصت‌های اجتماعی افزوده می‌شود و این ترکیب جنبش را در راستای جهتی که توسط ایدئولوژی مشخص می‌شود، به حرکت در می‌آورد» (همان: ص ۸۰-۸۱).

Zahed در مقاله «رابطه فرد و جامعه» (مقایسه دو دیدگاه)، این سؤال را مطرح می‌کند که فرد و جامعه چگونه می‌توانند در ارتباط با یکدیگر تحقق یابند، بدون اینکه یکی بر دیگری غلبه کند؟ از طرف دیگر، اگر این دو وجود مستقل و دارای خصلت‌های خویش هستند، چگونه می‌توانند بر یکدیگر اثر بگذارند؟ ایشان با استفاده از تعریف شهید مطهری از جامعه بر این مبنای که جامعه را مجموعه‌ای از افراد انسان می‌داند که با نظمات، سنن، آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته‌جمعی دارند (مطهری، بی‌تا: ص ۱۱)، می‌گوید:

«غلبه نکردن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرباری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، در تعریفی که استاد شهید از جامعه ارائه می‌کند این عامل پیونددهنده به نظمات، سنن، آداب و قوانین خاص، معرفی شده است؛ بنابراین، از نظر معظم له این عامل پیونددهنده یا عنصر سوم است که می‌تواند این دور را با هم پیوند دهد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثیر متقابل بر یکدیگر می‌شود» (Zahed، ۱۳۶۹: ص ۱۶).

شهید مطهری عنصر سوم یعنی نظمات، سنن، آداب و قوانین خاص را به گونه‌ای اختیار می‌کند که خود وجودی مستقل از فرد و جامعه است و ضمن آنکه فرد قادر به اثرباری و اثربذیری از جامعه است، جامعه نیز قادر به اثربذیری و اثرباری بر فرد است (همان: ص ۱۷).

Zahed درباره رابطه می‌گوید:

«رابطه یک وجود دوگانه دارد، زیرا فی‌نفسه رابطه دوگانه است، هنگامی که بحث از رابطه می‌شود باید بین دو عنصری که این رابطه برای اتصال آنها فعالیت می‌کند، تلفیق صورت بگیرد و رابطه به عنوان یک وجود دوگانه باید به دوسر این طیف مستصل باشد، لازمه این اتصال رابطه با آن دو عنصر این است که رابطه از جنس آن دو شود، زیرا اگر جنسیت رابطه متفاوت از آن دو باشد، نمی‌تواند جزئی از آنها شود» (Zahed، ۱۳۸۷: ص ۱۷۰).

Zahed معتقد است که به جای قائل شدن به رابطه علی و تعیین اولویت‌ها برای تبیین ساختار و عاملیت باید به تأثیر و تأثیر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم. Zahed به تناسب نظریه خود، از پارادایم رئالیستی استفاده می‌کند، در پارادایم رئالیستی کم و کیف از هم جدا محسوب

نمی‌شوند و این دو با هم ترکیب می‌شوند، اگر صرفاً بحث کمیت مطرح شود، سؤالاتی نظیر اولویت عناصر و نسبت آنها با یکدیگر مطرح می‌شود اما هنگامی که کمیت و کیفیت با هم ترکیب می‌شود، این سؤالات پیش نمی‌آید (همان: ص ۱۶۹). «بحث علیت از مشترکات تمامی مکتب‌های علمی است و منحصر به روش‌های اثبات‌گرایانه نیست، در رئالیسم نیز علت‌ها مطرح می‌شود اما بحث اولویت‌ها و علیت بحثی اثبات‌گرایانه است که بنده مورد استفاده قرار نداده‌ام» (همان: ص ۱۷۹). در رئالیسم به دنبال مجموعه‌ای از علت‌ها هستیم و نه صرفاً علتی خاص و همچنین در این روش مکانیسم‌ها را نیز ملنظر قرار می‌دهیم (همان).

در یک جمع‌بندی از نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه می‌توان چنین اذعان کرد که:
اسالت قائل شدن زاهد برای هر سه سطح فرد-جمع-رابطه، دارای استنادات اسلامی است.^۱ زاهد با آگاهی از جایگاه این سه عنصر در متون دینی، سعی بر واردکردن مؤثر سه سطح فرد-جمع-رابطه در نظریه خود داشته است.

ازسویی، زاهد برای جمع اصالت قائل می‌شود و معتقد است «وجود حقیقی جامعه با توجه به دلایل نقلی و عقلی قابل استدلال است» (زاهد، ۱۳۷۰الف: ص ۱۲۱)؛ ازسوی دیگر، برای فرد اصالت قائل شده و فرد را عامل تغییر اجتماعی می‌داند و درنهایت با تأثیرپذیری از تعریف استاد مطهری از جامعه، چنانچه دیدیم، به عامل رابطه‌ای که خود را در سنن و آداب و رسوم متجلی می‌کند نیز اصالت می‌دهد.

اجزای تشکیل‌دهنده نظریه زاهد، به صورتی منظم با یکدیگر مرتبط هستند، برای نمونه زاهد بر مبنای عامل هستی‌شناسی (تاربط نباشد چگونه می‌توان قائل به انتقال اثر شد؟)، در

۱. از جمله آیاتی که بر اصالت جمع دلالت دارند، عبارت‌اند از:

اول: «وَكُلُّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»: وبرای هر امتی اجلی است، پس هنگامی که اجل آنان فرا رسید، نه ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش (اعراف: ۳۴)؛

دوم: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَيْكُمْ كَبَيْهَا»: هر امتی را بوسی کتاب آن فرا خوانند» (جاثیه: ۲۸)؛

سوم: «كَذَلِكَ زَيَّنَاهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»: برای هر امت کار آنان را زینت دادیم» (انعام: ۱۰۸)؛

چهارم: «مَنْهُمْ أَمْمَةٌ مُّقْصَدَةٌ»: از میان آنان امت میانه رو هستند» (مائده: ۶۶)؛

پنجم: «لَيُسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَاتَمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ»: از اهل کتاب امتی قائم هستند، آیات خداوند را در شب می‌خوانند» (آل عمران: ۱۱۳)؛

از جمله آیاتی که بر اصالت فرد تأکید داشته و برای فرد به قدرت تغییر اجتماعی قائل است، آیه ۱۱ سوره رعد است: «لَهُ مُعَقَّبٌ مَّنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا يَقُولُ حَتَّى يُعَيِّرَ وَ مَا يَأْفِسُهُمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ».

جامعه‌شناسی علاوه بر فرد و جماعت به عامل ارتباطی هم اصالت می‌دهد. زاهد فرهنگ را که یک عامل رابطه‌ای است، مبنای تشخیص قلمروی یک جامعه می‌داند؛ بر این اساس، در یک قلمرو سرزمینی مشخص و حتی در گروه کوچکی مانند خانواده به اندازه شرایط عقیدتی و فرهنگی متفاوت، می‌تواند شرایط جامعه‌ای متفاوت وجود داشته باشد. این مهم نیز با استادات اسلامی دارای همخوانی است.^۱ از آنجاکه زاهد نگرش واقع‌گرایانه دارد، هر کدام از فرد-جمع‌رابطه را دارای وجود واقعی و آثار حقیقی می‌بیند، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری زاهد، همین حفظ آکاهانه فرد-جمع‌رابطه و تعیین جایگاه و نقش آنها است. اگر براساس استدلال‌های موجود در این نظریه، معتقد باشیم که نقش عامل رابطه‌ای انکارناپذیر است، در مرحله بعد به این دلیل که به این عامل اصالت داده‌ایم، می‌توانیم دقیقاً نقش آن و هیئت‌های ظاهری متفاوت آن در سطح تجربی را ملاحظه کرده و هرگونه ابهامی را در این خصوص برطرف کنیم، ملاحظه می‌شود که در این صورت قدرت تبیین‌کنندگی فرد و جامعه افزایش می‌یابد.

۲. نظریه ساختاربندی آنتونی گیدنر

آنتونی گیدنر^۲ در نظریه ساختاربندی خود، به نحوه تعاملات بین ساختار و عاملیت توجه کرده است، او برای توضیح نحوه تعاملات بین این دو سطح از عواملی مانند پیامدهای ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، استفاده می‌کند که شرح مختصری از نظریه ساختاربندی در ادامه می‌آید: در نظریه گیدنر، زیرسُؤال بردن هرگونه تقابل بین عاملیت و ساختار قابل توجه است. گیدنر این گونه توضیح می‌دهد که:

«جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نیست، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص هستند و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است» (گیدنر، ۱۳۸۴الف: ص ۱۷-۱۸).

۱. در متون اسلامی نیز تأکید فراوان بر این است که افراد بر مبنای عقیده خود شرایط متفاوتی را برای خود رقم می‌زنند. این عنصر عقیده یا ایدئولوژی چنانچه زاهد در نظریه خود به کار برده است، یک عنصر «رابطه‌ای» بین فرد و جماعت است. برای نمونه آیه ۲۰ سوره شوری بر این امر تأکید دارد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْأَخْرَجَةِ تَنْذِلَهُ فِي حَرْثٍ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُوَثِّهُ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْأَجْرَمِ مِنْ تَصْبِيبٍ». این آیه بیانگر آن است که افراد بر مبنای نوع اراده و عقیده خود، شرایط متفاوت دنیایی و آخرتی را برای خود رقم می‌زنند.

2. Structuration

3. Anthony Giddens

مانند سه نظریه‌ای که در این مقاله آورده شده، نظریه گیدنر علاوه بر تعریف ساختار و عاملیت، چگونگی ارتباط آنها با همدیگر را نیز درنظر می‌گیرد. «براساس نظریه ساخت‌یابی، زندگی اجتماعی چیزی بیش از رفتارهای انفرادی تصادفی و اتفاقی است و صرفاً توسط نیروهای اجتماعی نیز نباید تعریف شود، در آن نظریه عامل انسانی و ساخت اجتماعی با هم در ارتباط هستند و تکرار رفتارهای افراد، ساخت‌ها را مدام بازسازی می‌کند؛ به عبارت دیگر، کنش انسان‌ها همواره ساخت را بازتولید می‌کند و به واسطه همین بازتولید توسط کنش انسانی، ساخت برای کنش انسان‌ها محدودیت ایجاد می‌کند» (همان: ص ۱۸). گیدنر عاملیت و ساختار را دو سریک طیف می‌داند. گیدنر بر این نظر است که الگوهای کنش و ساختار به یک اندازه معیوب هستند، در تلاش برای فائق‌آمدن بر این دوگانگی، این موضوع را پیش می‌کشد که ما ساختار و عاملیت را نوعی دوگانگی به‌شمار آوریم که در آن هر دو قسمت متقابلاً اساس یکدیگرند (اسمیت، ۱۳۸۳: ص ۲۲۸-۲۲۹).

از نظر گیدنر ساختار و عاملیت دور روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمل جامعه نگاه می‌کنیم، کنشگران و اعمال آنها را می‌بینیم و هنگامی که از طرف دیگر به آنها می‌نگریم، ساختارها را می‌بینیم (کرايبة، ۱۹۹۲: ص ۲-۳). گیدنر با استفاده از مفهوم دووجهی بودن ساختار، چگونگی ارتباط ساختار و عاملیت را توضیح می‌دهد:

«مفهوم ساختمندشدن متضمن دووجهی بودن ساختار است که به خصلت اساساً بازگشتی زندگی اجتماعی مربوط است و وابستگی متقابل ساختار و عاملیت را بیان می‌کند، منظور من از دووجهی بودن ساختار این است که خواص ساختاری نظام‌های اجتماعی میانجی و محصول کردارهایی هستند که نظام‌ها را برمی‌سازند، ساختار محدودیت‌بخش و نیز تواناساز است، هر فرایندی از کنش تولید چیزی جدید یا عملی تازه است، اما در عین حال وجود کنش منوط به اتصال آن با گذشته‌ای است که واسطه شروع آن کنش است؛ به این ترتیب، ساختار به عنوان مانع کنش محسوب نمی‌شود بلکه عاملی ضروری در تولید آن است» (گیدنر، ۱۳۸۴: ص ۷۷).

ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه‌ای است که کنشگران با آن درگیرند (گیدنر، ۱۹۸۷: ص ۸). قواعد و منابع ساخت اجتماعی در دسترس افراد قرار دارند و در این میان کنشگر ماهر^۱ با توجه به هر دوی آنها کنش‌ها و زندگی خود را تنظیم و مدیریت می‌کند، این قواعد و منابع در حافظه کنشگر حضور دارند و بر عمل او اثر می‌گذارند، مهارت کنشگر ماهر به او این امکان را می‌دهد

که در شرایط پیچیده و منحصر به فرد و با توجه به محدودیت‌ها و امکانات ساخت، روابط خود را با دیگران مدیریت کند(گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۱۹).

تمامی محدودیت‌های اجتماعی تنها بر حسب انگیزه‌ها یا منافعی که کنشگران دارند محدودیت به حساب می‌آیند، شما باید خود را نشان دهید که مردم همواره شما را به عنوان یک فاعل پذیرند، فاعلیت محدودیت را مسلم فرض می‌گیرد اما آنچه فهمش دشوارتر است این است که محدودیت نیز فاعلیت را مسلم فرض می‌کند(همان: ص ۱۴۷-۱۴۸). گیدنز با تفکیک عاملیت از نیت و همین طور با انتخاب خودآگاهی کاربردی و توضیح آن، نظریه ساخت‌یابی خود را به نحو بهتری می‌نمایاند:

«گیدنز کوشش می‌کند عاملیت را از نیت تفکیک کند، به اعتقاد او بخش قابل توجهی از مهارت کنشگر، غیراستدلالی است و خود کنشگر نمی‌تواند دلایل آن را بر زبان بیاورد یا بیان کند که چه می‌داند و چه مواردی را در نظر می‌گیرد؛ به عبارتی دیگر، تجربه عینی اجتماعی بیشتر ناخودآگاه است تا خودآگاه»(گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۰).

خودآگاهی کاربردی^۲ می‌تواند به عمل درآید و در عمل مؤثر باشد. هرچند که نتواند به زبان آید، گیدنز در نظریه ساخت‌یابی بر خودآگاهی کاربردی تأکید می‌کند و فهم آن را برای فهم کنش اجتماعی بسیار مهم می‌شمارد. به رغم اینکه شاید کنشگر نتواند دلیل عمل خود را بیان کند، عملاً می‌داند که در شرایط خاص چگونه به زندگی ادامه دهد(گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۰).

فاصله‌گیری زمانی-فضایی^۳ در نظریه ساختاربندی

گیدنز با استفاده از مفهوم زمان و مکان به توضیح بیشتری درباره نوع مناسبات بین ساختار و عاملیت دست می‌زند. زمان و مکان عوامل درونی روابط اجتماعی محسوب می‌شوند و نسبت به آن خارجی نیستند، اعمال نظام یافته که با قواعد و منابع ساخت یافته‌اند، در مکان و زمان جای می‌شوند و در طول سال‌ها و دوره‌ها تداوم می‌یابند و نهادها را ایجاد می‌کنند، ساخت اساساً به صورت عملکردهای بازتولیدشده عاملان در طول زمان و مکان و در قالب خاطراتی متجلی می‌شود که سمت و سوی رفتار آگاهانه انسانی را مشخص می‌کنند، براساس نظریه ساخت‌یابی مسئله اصلی همین توضیح اعمال اجتماعی نظام یافته در طول زمان و مکان است(گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۲). نکته مهم در

-
- 1 . Intention
 - 2 . Practical consciousness
 - 3 . Time-space distanciation

درک مفهوم زمان و مکان در نظریه گیدنر این است که او این مفاهیم را دور از دسترس و در جایی جدای از کنشگر نمی‌بیند، بلکه زمان و مکان را در متن زندگی اجتماعی وارد می‌کند. از نگاه نظریه ساختاربندی، فاصله‌گیری زمانی-فضایی ویژگی عمومی کنش‌های اجتماعی است، چراکه کنش‌های اجتماعی در پیوستار حضور-غیاب زمانی و فضایی از حضور، فاصله گرفته و به‌سوی غیبت حرکت می‌کنند (حاجی حیدری، ۱۳۸۸: ص ۲۲۰-۲۲۱). فاعلیت^۱ یک جریان است، نه فقط انبوههای از کنش‌های فردی؛ بنابراین، زمانمند بودن^۲ با فاعلیت انسانی گره خورده است و با فضا و مکان در ارتباط است، زیرا شما نمی‌توانید یک فاعل انسانی بدون کالبد داشته باشید، یک کالبد فضایی فیزیکی را اشغال می‌کنند و خودش را در یک بستر فیزیکی به طرف دیگران معطوف می‌کنند (پیرسون، ۱۳۸۰: ص ۱۵۷-۱۵۸).

از نظر گیدنر به‌طورکلی، هرچه گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هرچه نهاد آن در زمان و مکان وسیع‌تری قرار گرفته باشد، در مقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم‌تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توانمند کردن است. گستره زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطه عمل انسان می‌گیرد و در همان حال، مقدورات دیگری را ایجاد می‌کند (گیدنر، ۱۹۸۴: ص ۱۹۸؛ به نقل از: زاهد، ۱۳۸۱: ص ۳۱-۳۲).

نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانه کنش در نظریه ساختاربندی

علاوه بر بحث زمان و مکان، گیدنر با توضیح نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانه کنش، به‌نحوی دیگر چگونگی ارتباط کنش و ساختار را از ابعاه بیرون می‌آورد. کنش‌های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می‌توانند نتایج ناخواسته‌ای داشته باشد، به‌طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می‌تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود. همچنین، نتایج ناخواسته بعضًا ممکن است در آینده، بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود (گیدنر، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۰). دیگر روزمره همچون جریانی از کنش نیت‌مند رخ می‌دهد اما کنش‌ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است به‌طور منظم بازخورد هایی داشته باشند و شرایط ناشناخته‌ای برای کنش‌های بعدی پدید آورند (کسل، ۱۳۸۳: ص ۱۳۴). ساخت به‌طور هم‌زمان به

-
- 1 . Agency
 - 2 . Temporality
 - 3 . Unintended consequence

شخصیت و جامعه شکل می‌دهد اما به دلیل اهمیت پیامدهای غیرعمدی کنش و به دلیل شرایط ناشناخته کنش، در هیچ موردی این شکل دادن تام و تمام نیست (همان: ص ۱۷۴).

در یک جمع‌بندی از نظریه ساختاربندی گیدنر می‌توان اذعان کرد اینکه ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه‌ای است که کنشگران با آن درگیرند، نوعی تلخیص نظریات گیدنر است؛ در عین حال، نمی‌تواند معرف ویژه یک نظریه باشد، اینکه خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند یا اینکه قدرت از رهگذر توانایی کنشگران در مطرح کردن دلایل خویش و در تصویب یا مقابله با گروهی از فرمان‌های هنجاری متجلی می‌شود، اما این توانایی بر شیوه‌هایی از سلطه تکیه دارد که در نظام‌های اجتماعی ساخته شده است (جالائی پور و محمدی، ۱۳۸۷: ص ۳۹۳) و مشابه این جملات که بیان‌کننده رابطه بین ساختار و عاملیت است، بارها در سایر آثار جامعه‌شناسی نیز آمده است. برای نمونه آرچر در جمله‌ای مشابه می‌گوید:

«فرهنگ را عاملیت انسانی ساخته است اما هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرنگ گرفته شده است» (آرچر، ۱۹۸۶: ص ۷۷-۷۸).

باتوجه به مبانی نظری که تا همینجا از گیدنر بیان شد، می‌توان نقش سنت کلاسیک و معاصر جامعه‌شناسی را در تأملات نظری گیدنر، پیگیری کرد؛ به عبارتی، یکی از وجوده اهمیت کار گیدنر، سعی او در جهت واردکردن عناصر پویای نظریات گوناگون در نظام نظری خود است. به طور خلاصه می‌توان گفت گیدنر در بحث از ساختار، قواعد و منابع، اندیشه‌هایی را از ساختارگرایی وام می‌گیرد. در بحث مجموعه‌های ساختاری، ویژگی‌های ساختاری و نهادها تحت تاثیر نظریه کارکرده است. می‌توان ردپای تعامل‌گرایی و به ویژه تحلیل نمایشی را در مفاهیم عادی‌شدن و منطقه‌ای شدن پیدا کرد. مضامین و اندیشه‌های پدیدارشناسانه و روش‌شناسی مردمی، در صورت‌بندی گیدنر از خودآگاهی عملی و استدلالی به چشم می‌خورند و بالاخره عناصری از نظریه روانکاوی را در بحث گیدنر از انگیزه‌های ناخودآگاه و نیاز به امنیت وجودی می‌توان مشاهده کرد (قدس و قدرتی، ۱۳۸۳: ص ۲۳). حتی بینش دقیق جامعه‌شناسانه‌ای مانند تأمل درباره نتایج ناخواسته کنش مخصوص گیدنر نیست و جامعه‌شناسانی مانند مرتون، بسکار و...، به آن توجه کرده‌اند. بسکار درباره پیامد ناخواسته کنش می‌گوید:

«مردم برای بازتولید خانواده هسته‌ای ازدواج نمی‌کنند یا برای بازتولید اقتصاد سرمایه‌داری کار نمی‌کنند اما این، پیامد ناخواسته و نتیجه اجتناب‌ناپذیر و نیز شرط ضروری فعالیت آنها است» (سایر، ۱۳۸۵: ص ۱۱۰).

البته گیدنر در همان موضوعات مشترک نیز یادآور تفاوت‌های بین مفهوم خود و دیگران می‌شود،

برای نمونه در همین موضوع نتایج ناخواسته کنش، گیدنر متذکر می‌شود که مرتون پیامدهای پیش‌بینی نشده را به کار می‌برد، در حالی که خود گیدنر از کلمهٔ پیامدهای ناخواسته استفاده می‌کند و در تفاوت آن چنین می‌گوید که:

«پیامدهای یک عمل را می‌توان پیش‌بینی کرد، بدون آنکه بخواهیم آن عمل اتفاق بیفتد» (گیدنر، ۱۹۸۶: ص ۳۷).

۳. نظریهٔ تکوین مارگارت آرچر

مارگارت آرچر^۳ از جمله نظریه‌پردازانی است که بهنوعی در صدد مرتبط کردن عاملیت انسانی با نظامهای اجتماعی است؛ برخی از عواملی که نظریهٔ او را قابل توجه می‌کند، عبارت‌اند از: معقول شدن نظامها در زمان در رابطهٔ خود با توانمندی‌های عاملانهٔ افراد؛ محدودسازی عامل‌ها به وسیلهٔ ساختار یا گسترش ساختار به وسیلهٔ عاملان؛ علت و معلول شدن هر کدام از نظامها و عاملیت انسانی. در ادامه به برخی از نظرات آرچر دربارهٔ عاملیت انسانی و نظامهای اجتماعی و رابطهٔ آنها اشاره می‌کنیم.

آرچر در میان نظریه‌پردازان ذکرشده راه دیگری را در پیش می‌گیرد. به این شکل که برای افراد و نظامهای اجتماعی هویت قائل می‌شود اما آگاه است که این هویت هیچ‌گاه به سمت شی‌عواره‌شدن نباید سوق پیدا کند. «آرچر با تردیک کردن خود به واقعیت گرایی اجتماعی در پی آن بود که دفاع هستی‌شناختی از وجود نظامهای اجتماعی را مستحکم کند، هدف اساسی طرح او تعهد در اجتناب از شی‌عواره‌سازی نظامهای اجتماعی با فرض دفاع از واقعیت آنها است، این موضوع مستلزم مفهوم‌سازی افراد و نظامهای اجتماعی به عنوان هویت‌هایی مجزا و متفاوت (اما در عین حال به‌نحوی وابسته به هم) است» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۲۴). در نظریهٔ آرچر سطح واقعیت اجتماعی نمود بیشتری می‌یابد. هر چند آرچر این سطح را طوری صورت‌بندی می‌کند که کاملاً با کنش انسانی ارتباط می‌یابد. آرچر فکر می‌کند اصطلاح نظام را می‌توان در شیوه‌هایی به کار برد که مکانیکی یا عاری از عاملیت انسانی نباشد، او معقولیتی را عرضه می‌کند که در عین مربوط کردن آن به کنش، در حد کنش تقلیل نمی‌کند و با آن تنزل نمی‌یابد، آرچر صرفاً تأکید دارد که نظام‌ها: (الف) به کنش، در حد کنش تقلیل نمی‌کند و با آن تنزل نمی‌یابد، آرچر صرفاً تأکید دارد که نظام‌ها: (الف)

نسبتاً خود مختارند؛ (ب) بر عامل‌ها ارجح هستند؛ (ج) به‌نحوی علیٰ ثمر بخش هستند، ضمن

- 1 . Unanticipated
- 2 . Unintended consequences
- 3 . Margaret archer

آنکه این ادعاهامستلزم شیئی سازی انسان نیست(همان: ص ۱۲۵). ازنظر هستی‌شناسی، ساختار و عاملیت ضرورتاً به هم مربوط هستند و ازنظر تحلیلی باید برای ایجاد آنچه که رابطه به‌شمار می‌آید از یکدیگر متمایز شوند(همان: ص ۱۲۷). آرچر در نقد دوگانگی بین عاملیت و ساختار گیدنر معتقد است آنگاه که ساختار و عاملیت، دوگانگی تلقی می‌شود، به‌طور تحلیلی رابطه جدایانه قابل بررسی بین آن دو وجود ندارد. ثنویت‌گرایی از مشخصه‌های ویژه‌اندیشه آرچر است و وی را از گیدنر متمایز می‌کند. آرچر به‌دلیل بسط مفاهیمی از مناسبات گوناگون است که بین ساختار و عاملیت وجود دارد و این مفاهیم در تبیین چرایی موارد ویژه وضع موجود آنها به کار می‌روند(همان: ص ۱۲۶-۱۲۵). اعتراض اصلی آرچر این است که گیدنر نمی‌تواند، حتی در این‌باره سؤال کند که کنشگران چه وقت می‌توانند امور را تغییر دهند و چه وقت نمی‌توانند، چه اینکه بتوانند پاسخ دهد، و درباره گوناگونی‌های قدرت الزام‌ها یا آنچه به افراد کمایش آزادی می‌دهد نیز چنین است(همان: ص ۱۳۸).

آرچر این بحث را مطرح می‌کند که عامل و ساخت از یکدیگر مجزا بوده و غیرقابل تقلیل به یکدیگرند، آرچر معتقد است کسانی که تلاش می‌کنند تا مسئله رابطه فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاه‌های روابط متقابل حل کنند، درواقع جدابودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند، ازنظر او آنان به جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته‌اند(همان).

آرچر علی‌رغم اهمیتی که برای سطح واقعیت اجتماعی درنظر می‌گیرد، سطح کنش انسانی را طوری صورت‌بندی می‌کند که به‌هیچ عنوان قابلیت فروکاستن به سطح واقعیت اجتماعی برای آن وجود ندارد.

کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می‌شوند، ولی در مورد شکل معینی که خود الزامات می‌گیرند، می‌توانند تصمیمی بگیرند، کنشگران عاملان تغییرات تاریخی هستند، به‌ رغم آنکه کنش همواره در زمینه ساختاری از پیش شکل‌گرفته شروع می‌شود، چنین زمینه‌هایی ضرورتاً با استواری به هم تبیه نیستند و الگووار فرصت‌هایی را در اختیار کنشگران می‌گذارند تا جهت پیشرفت رانوسازی کرده و تغییر دهند(همان: ص ۱۲۹-۱۳۰). احتمال، تناقض و بنابراین نامحدودبودن ساختارها، مهارت‌ها، اندیشه و تلاش افراد(و سپس نامحدودبودن عاملیت) همه، باری با نتایج پدیداری دارند، چه ساختارها به شکلی، بازآفرینی بشوند یا دگرسانی بپذیرند یا نپذیرند(همان: ص ۱۳۰-۱۳۱). آرچر نحوه تعامل بین دو سطح واقعیت اجتماعی و کنش انسانی را این‌طور به تصویر می‌کشد:

«علاقه اولیه ما به نظام فرهنگی، دقیقاً در رابطه دوچانبه آن با عاملیت انسانی قرار دارد، به این ترتیب که سیستم فرهنگی دارای خواص منظم است که روی افراد تأثیر می‌گذارد، و از آن طرف، افراد نیز به این خواص منظم ساختاری شکل داده یا آن را تغییر می‌دهند، در مورد اول از شرایط تأثیر ساختارها به روی افراد بحث می‌کنیم و در مورد دوم از پیامدهای تأثیر ساختارها(که افراد روی سیستم‌های فرهنگی ایجاد می‌کنند) صحبت می‌کنیم، ثنویت‌گرایی، به این معنا است که وقتی تأثیرات سیستم فرهنگی بر عاملیت انسانی را بررسی می‌کنیم، به نظر می‌رسد به هویتی مکانیکی قائل شده‌ایم؛ از سوی دیگر، وقتی روی تولیدات فرهنگی تمرکز می‌کنیم، به نظر می‌رسد برای عامل‌ها به عنوان سازنده این تولیدات در مقابل رویکرد مکانیکی، هویتی قائل شده‌ایم» (آرچر، ۱۹۹۶: ص ۱۴۳)

اندیشه تکوینی^۱ به دنبال ایجاد شیوه‌های گوناگونی است که گذشته کنش را در اکنون مقید می‌کند و اینکه چگونه همان کنش می‌تواند بر الزام‌ها تأثیر داشته باشد(پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۳۶ - ۱۳۷)؛

در حالی که تکوین شکل،^۲ بر دگرگونی دلالت می‌کند، برخلاف آن، ایستایی شکل،^۳ بر عدم تغییر حکایت می‌کند(ریتر، ۱۳۸۶: ص ۷۱۰). تکوین شکل بر این دلالت می‌کند که کیفیت‌های پدیدارشونده‌ای وجود دارند که از کنش‌ها و کنش‌های متقابل که آنها را به وجود می‌آورند، جدایی پذیرند. همین که ساختارها پدیدار می‌شوند، بر کنش و کنش متقابل تأثیر می‌گذارند و آنها را تغییر می‌دهند. چشم‌انداز مبتنی بر تکوین شکل، به این فراگرد در گذشت زمان نظر دارد و به توالی‌ها و چرخه‌های بی‌پایان دگرگونی ساختاری، دگرگونی‌های پیداشده در کنش و کنش متقابل و تکمیل ساختاری توجه دارد(همان).

جوهره نظریه تکوین آرچر به خوبی در این عبارت نمایان شده است: «مهمنترین مشخصه این رهیافت این است که نظام‌ها در رابطه خود با توانمندی‌های عاملانه افراد در زمان می‌توانند معقول شوند، بدون آنکه واقعاً شی عواره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل‌ها به وسیله ساختار و گسترش ساختار به وسیله عاملان کنش متقابل است، نظام‌ها هم می‌توانند علت و هم معلول باشند، همچنان که عاملیت انسانی می‌تواند چنین باشد، ثنویت‌گرایی تحلیلی به ناپایداری بستگی دارد» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۳۱).

-
- 1 . Morphogenetic imagination
 - 2 . Morphogenesis
 - 3 . Morphostasis

ساختارها موجب الزام می‌شوند، آنها برنامه‌های عامل‌ها را با ایجاد هزینه‌های فرصت متفاوت برای افراد، الزام‌آور و توانمند می‌کنند، درنتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریک هستند، در تغییر یا ثبات، منافعی وجود دارد(همان: ص ۱۴۰). ساختار با تعیین هزینه‌های فرصت برای عامل‌ها و عرضه آنها با منطق موقعیتی به آنها، عاملیت انسانی را مقید و محدود می‌کند، موقعیتی که ایشان را راهنمایی استراتژیک می‌کند(همان: ص ۱۴۳).

آرچر هنگام مطرح کردن آنچه نظریه اجتماعی رئالیستی می‌نامد، تلاش می‌کند نشان دهد چگونه علم اجتماعی مجبور است راهش را به دقت در میان دو حد افراط، یکی راه خیانت، دیگری راه گمراهی، برگزیند. او می‌نویسد:

«ما با ارائه هرگونه علم‌گرایی با قوانینی که گمان می‌رود تحت هیچ شرایطی متاثر از علایق و منافع ما نیست، به خود و خوانندگان خود خیانت می‌کنیم. زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی معنا ساخته، عمل سیاسی را بی ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می‌کند؛ به همین ترتیب، ما با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می‌خواهیم آن‌گونه باشد و آن‌گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می‌کنیم»
(تریگ، ۱۳۸۴: ص ۳۴۲).

نظریه اجتماعی رئالیستی بر آن است که واقعیت اجتماعی درواقع سطح نوخته‌ای است، که به دلیل موجودیت خود نمی‌توان آن را با فروکاستن به اجزای سازنده‌اش کاوید. وقتی فعالیت‌های هریک از اعضای جامعه را توضیح می‌دهیم روایت درستی از جامعه ارائه نکرده‌ایم، صرف نظر از اینکه آن فعالیت‌ها چه قدر برای ادامه حیات جامعه اساسی باشد. کنش‌های آنان نمی‌تواند زمینه‌ای را که این کنش‌ها در آن رخ می‌دهد، توضیح دهد(همان: ص ۳۴۴). این الزام وجود دارد که یا با دلایل و یا با علل شروع کنیم، اما واقع‌گرایی تقسیم‌بندی بین عاملیت (دلایل، رویکرد درونی) و جامعه (علت‌ها، رویکرد بیرونی) را نمی‌پذیرد، من معتقدم تنها یک شرح وجود دارد: اینکه جامعه در ما وارد می‌شود اما ما می‌توانیم به آن واکنش نشان دهیم، بدون مرجع واقعیت هیچ چیزی که به آن واکنش نشان دهیم وجود ندارد، اما بدون واکنش، مانند اینکه یک اثر فیزیکی روی واقعیت داریم» (آرچر، ۲۰۰۰: ص ۱۲-۱۳). چنانچه ملاحظه می‌شود، روایت آرچر از نحوه تعامل بین ساختار و عاملیت در مواردی نزدیک به نظریه ساخت‌یابی گیدنز می‌شود با این تفاوت که آرچر جامعه را مفروض می‌گیرد.

در یک جمع‌بندی نظریه تکوین می‌توان اذعان کرد که این نظریه در مقابل نظریه ساختاربندی گیدنز، که به التقاط ساختار و کنش منجر می‌شود، از ثنویت‌گرایی تحلیلی بین ساختار و کنش

حمایت می‌کند. خانم آرچر در مقاله «تکوین علیه ساختاربندی: درباره التقاط ساختار و کنش» به این موضوع پرداخته است. دیدگاه آرچر هنگامی واضح بیشتری می‌یابد که نگاهی به اصول مکتب فکری نزدیک به او یعنی رئالیسم انتقادی نیز داشته باشیم. روی بسکار،^۱ به عنوان نمایندهٔ واقع‌گرایی انتقادی درباره رابطهٔ بین کارگزار و ساختار معتقد است:

«علت ناکامی گیدنزو قائلان به اصالت ساختار و یا کارگزار، نه ناشی از نحوه بیان ارتباط ساختار-کارگزار، بلکه نتیجهٔ فهم نادرست از ماهیت آنها است. ساختارگرایان، اراده‌گرایان و قائلان به نظریه ساختاربندی، ساختار و کارگزار را هستی‌هایی از یک‌نوع به‌شمار آورده‌اند و همین اشتباه باعث شده به این نتیجه بررسند که یکی می‌تواند تعیین‌کنندهٔ دیگری باشد، در حالی که جوامع و عاملان هستی‌هایی هستند که ماهیتاً از یکدیگر متمایز هستند و خصوصیاتی متفاوت از یکدیگر دارند» (درستی، ۱۳۷۹: ص ۲۴۱-۲۴۲).

در نظریه آرچر، دو واژهٔ یگانگی (دونیت)^۲ و غیریگانگی (ثنویت‌گرایی)^۳ نیز باید از هم تفکیک شوند؛ براساس واژهٔ اول که مقبول کسانی مانند الیاس و گیدنزو است، ساختار و عاملیت دوگانگی تلقی می‌شود. به این معنا که هیچ‌کدام از ساختار و عاملیت دارای ماهیت جداگانه‌ای نیست و فقط از نظر روش‌شناسی آنها را از هم تفکیک می‌کنیم؛ واژهٔ دوم که مقبول آرچر است، به این معنا است که ساختار و عاملیت هر کدام از نظر هستی‌شناسی دارای هویت ویژه هستند. آرچر معتقد است تازمانی که درک درستی درباره ماهیت جداگانه ساختار و عاملیت به‌دست نیاوریم، نمی‌توانیم بین آنها به درستی رابطهٔ برقرار کنیم. اهمیت ماهیت جداگانه قائل شدن برای فرد و جامعه در این است که می‌توانیم تأثیرات علیٰ متقابل فرد و جامعه را تبیین کنیم. آرچر معتقد است چون ساخت از فاعل جدایی‌ناپذیر تلقی می‌شود، هیچ دریافتی از اینکه از آن به وجود می‌آید، یا خود حادث می‌شود، یا قبلًا وجود داشته یا در تأثیر علیٰ از آن است به‌دست نمی‌دهد (زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۲). آرچر معتقد است کسانی که می‌کوشند مسئله رابطهٔ فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاه‌های روابط متقابل حل کنند در واقع، جدا بودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند. از نظر او آنها به جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم، به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته‌اند (زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۰). رویکرد آرچر می‌تواند هر نوع الزام پدیداری مقید و مشروط‌ساز کنش را شناسایی کند (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۲). برای تحقق و انجام‌شدن، باید فرد پیش اجتماعی وجود

1 .bhaskar

2 . Duality

3 . dualism

داشته باشد (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۷). آرچر معتقد است وقتی به طور تحلیلی ساختار را از عاملیت جدا می‌کنیم، زمانمندبوzen را (نسبت به همزمانی) به رسمیت شناخته‌ایم (آرچر، ۱۹۹۵: ص ۶۷). جدایکردن عامل و ساخت از یکدیگر دقت تحلیل را افزایش می‌دهد، به این معنا که در هر مقطع تاریخی می‌توانیم شدت و ضعف هر کدام از عاملیت و ساختار را تشخیص دهیم (در این صورت جنبه واقع‌گرایانه بودن تحلیل رعایت شده است) و در مرحله بعد می‌توانیم راهبردهایی را با توجه به شرایط واقعی موجود ارائه کنیم (در این صورت جنبه انتقادی بودن و مشارکت در تغییر شرایط موجود حفظ می‌شود). برای مثال در یک برهه زمانی به دلیل یک اتفاق تاریخی مانند جنگ یا انقلاب در یک کشور، عاملیت انسانی نقش برجسته‌ای می‌یابد، در این موقعیت عاملان برای برپایی نظام ساختاری مطلوب خود باید اعمالی انجام دهند که نتیجه این اعمال درنهایت آنها را به هدف مطلوب رهنمون کند، آنها می‌توانند پیامدهای ناخواسته کنش را پیش‌بینی کنند و با عمل یا جلوگیری از یک عمل خاص، از آن پیامد ناخواسته اجتناب کنند یا به سمت آن بروند؛ بر عکس، در جامعه‌ای که سازوکارهای اجتماعی در طی زمان قاعده‌مند و منضبط شده‌اند، عاملیت نفوذ و قدرت کمتری نسبت به شرایط جامعه پیشین دارد. در این شرایط عاملیت انسانی باید برای انجام تغییر در ساختارها، با توجه به منابعی که خود ساختار در دسترس آن قرار داده عمل کند تا به تدریج و در طی زمان بتواند رخنه‌هایی را در ساختار موجود ایجاد کند.

یافته‌های تحقیق

در این قسمت با استفاده از روش تطبیقی به بررسی نظریات زاهد، گیدنز و آرچر، از طریق پرسیدن پنج سؤال بنیادین از آنها در حوزه رابطه فرد و جامعه می‌پردازیم.

۶۴

مقایسه سطوح متناظر بین مفاهیم، در نظریات زاهد، گیدنز و آرچر ۱. در تشكلات اجتماعی، فرد و جامعه دارای چه خصوصیاتی هستند؟

زاهد: کنش افراد ایجاد‌کننده تغییر است، افراد با کنش خود اتفاقات تاریخی را به وجود می‌آورند، بر این مبنای فرد، زمان‌ساز است. زمینه اجتماعی (مکان) جنبش‌ها است، امکانات و محدودیت‌های آن، تسهیلات و تنگناهایی برای کنشگران جنبش به وجود می‌آورد. ترکیبی از قابلیت‌های افراد و منابع اجتماعی، ایجاد جنبش را ممکن می‌کند.

گیدنز: ساختار هم میانجی و هم نتیجه کنش است، باید زندگی اجتماعی را به صورت

مجموعه‌ای از فعالیت‌های جاری بینیم که افراد انسانی انجام می‌دهند و هم‌زمان نهادهای بزرگ‌تر را تولید می‌کنند. هرچه گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هرچه نهاد آن در زمان و مکان وسیع‌تری قرار گرفته باشد، در مقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم‌تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توانمندکردن است. گستره زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطه عمل انسان می‌گیرد و در همان حال، مقدورات دیگری را ایجاد می‌کند.

آرچر: ساختارها موجب الزام می‌شوند، آنها برنامه‌های عامل‌ها را با ایجاد هزینه‌های فرصت متفاوت برای افراد، الزام‌آور و توانمند می‌کنند، درنتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریک هستند، در تغییر یا ثبات، منافعی وجود دارد. عاملیت، به عامل‌هایی پیوسته و بسته است که به طور ساختاری تحدیدکننده و شرط‌آلود هستند، یعنی مستقل نمی‌توانند عمل کنند و در هر صورت مشروط و منوط به عامل‌های ساختاری هستند. کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می‌شوند، ولی درباره شکل معینی که خود الزامات می‌گیرند، می‌توانند تصمیمی بگیرند.

سطوح متناظر: «کنش افراد/زمینه اجتماعی»، «عاملیت/گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی» و «عامل/ساختار»

در هرسه نظریه برای عامل انسانی و ساختار اجتماعی، ویژگی‌هایی مشترک درنظر گرفته شده است.

۲. چرا باید از فردگرایی و جمع‌گرایی یک‌سونگرانه دوری کرد؟

Zahed: اگر تاریخ را مرور کنیم درباره نقش افراد مشهور مرتبًا بحث شده است، آنها با رفتار در زمینه اجتماعی شان، با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمان خود عمل کرده‌اند، اگر نقش افراد را نادیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ به صورت صفحات بی‌پایانی از داستان‌سرایی درباره افسانه‌های افراد معروف درخواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت‌مندی‌های خویش وجود دارد.

گیدنزن: جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نیست، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص است و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است.

آرچر: ما با ارائه هرگونه علم‌گرایی با قوانینی که گمان می‌رود تحت هیچ شرایطی متأثر از علایق و منافع ما نیست، به خود و خوانندگان خود خیانت می‌کنیم. زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی‌معنا کرده، عمل سیاسی را بی‌ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می‌کند؛ به همین ترتیب، ما

با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می‌خواهیم آن‌گونه باشد و آن‌گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می‌کنیم.

سطوح متناظر: «افراد/شرایط اجتماعی»، «خرد/کلان» و «مسئولیت اخلاقی انسان‌ها/جامعه» زاهد، گیدنزوآرچر، هر سه به ضعف یک جانبه‌گرایی در تبیین رابطه فرد و جامعه آگاه هستند و در صدد حفظ هم‌زمان فرد و جامعه در نظریه اجتماعی هستند.

۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه صورت است؟

زاهد: به جای قائل شدن به رابطه علیّی و تعیین اولویت‌ها برای تبیین ساختار و عاملیت، باید به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم.

گیدنزوآرچر: خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند.

آرچر: عاملیت انسانی فرهنگ را ساخته است اما هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است.

سطوح متناظر: «تأثیر و تأثر متقابل»، «میانجی و محصول» و «سازنده و ساخته شده»

زاهد، گیدنزوآرچر هر سه به تأثیر و تأثر بین فرد و جامعه قائل هستند.

۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصل هستند؟

زاهد: وقتی فاعل، روابط و شرایط اجتماعی را سه بُعد از یک چیز در نظر بگیریم، دیدگاه تازه‌ای پیدا می‌کنیم.

گیدنزوآرچر: ساختار و عاملیت دور روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمل جامعه نگاه می‌کنیم، کنشگران و اعمال آنها را می‌بینیم و هنگامی که از طرف دیگر به آنها می‌نگریم، ساختارها را می‌بینیم.

آرچر: برای تبیین درست ساختار و عاملیت باید بتوانیم آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم.

سطوح متناظر: «فاعل/شرایط اجتماعی»، «ساختار/عاملیت» و «ساختار/عاملیت»؛ روابط در نظریه دکتر زاهد، سطح متناظری در دیگر نظریات ندارد.

بر این اساس، از منظری می‌توانیم نظر زاهد و گیدنزوآرچر را در ذیل دوگانگی فرد و جمع قرار دهیم، با این تفاوت که زاهد سه بُعد را تشخیص می‌دهد و گیدنزوآرچر دو بُعد؛ اما نظر آرچر با نظر گیدنزوآرچر تفاوت دارد، زیرا آرچر معتقد است برای تبیین درست ساختار و عاملیت باید بتوانیم آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم و بنابراین، به ثنویت‌گرایی روی می‌آورد؛ در حالی که، گیدنزوآرچر هرگونه

تمایزگذاری را نادرست می‌داند، در مقابل زاهد می‌گوید: می‌توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین آنها تمایز قائل شویم اما این سه در هر تشکل اجتماعی از یکدیگر غیرقابل تفکیک هستند، نظر زاهد و آرچر در اینکه امکان تمایز تحلیلی بین فرد و جمع وجود دارد، دارای اشتراک است. هرچند آرچر به ضرورت تمایزگذاری برای انجام تبیین صحیح اشاره می‌کند، درحالی که زاهد تنها به امکان این تمایزگذاری می‌پردازد اما می‌توان اصالت دادن زاهد به هر سه بُعد (فرد/رابطه-جمع) و حقیقی و عینی محسوب کردن آنها را به معنای ضرورت تمایزگذاری بین ابعاد سه‌گانه گرفت؛ بنابراین، نظریه زاهد از جهتی به گیدنر نزدیک می‌شود و از جهات دیگری به آرچر.

۵. چگونه فرد و جامعه به صورت دو جانبه حفظ می‌شوند (بدون اینکه در یکدیگر منحل شوند)؟

زاهد: غلبه نکردن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثربخشی بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می‌شود.

گیدنر: صرحتی در این مورد ندارد اما می‌توان در عناصری مانند نظام اجتماعی، زمان و مکان، نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، عامل حفظ‌کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

آرچر: صرحتی در این مورد ندارد اما می‌توان در عنصری مانند زمان، عامل حفظ‌کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

زاهد در نظریه خود به صراحت بر وجود عامل ارتباطی اشاره می‌کند و جایگاه آن را نیز در کنار فرد و جمع مشخص می‌کند. توجه به روابط جهت و اهداف جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد، تأکید بر جامعه زمینه اجتماعی، که جنبش در آن اتفاق افتاده است، و آثار و تبعات اجتماعی آن را به ما می‌نمایاند و مطالعه فاعلین به ما می‌گوید چه کس یا کسانی جنبش‌های اجتماعی را به وجود آورده‌اند؛ در مقابل، در نظر گیدنر و آرچر صرحتی بر درنظر گرفتن عنصر ارتباطی در تبیین صحیح ساختار و عاملیت دیده نمی‌شود و می‌توان کلماتی را معادل با ارتباط درنظر گرفت، در نظریه گیدنر زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش می‌تواند این نقش را ایفا کند.

برای مثال گیدنر درباره نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش می‌گوید کنش‌های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می‌توانند نتایج ناخواسته‌ای داشته باشد، به طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می‌توانند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود. همچنین، نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده،

بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود؛ دیمومت زندگی روزمره همچون جریانی از کنش نیت‌مند رخ می‌دهد اما کنش‌ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است به طور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشناخته‌ای برای کنش‌های بعدی پدید آورند. می‌توان گفت گیدنر، نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش را در واقع به عنوان یک عنصر میانجی بین ساختار و عاملیت قرار می‌دهد، اما در این مورد، تصریحی در کار گیدنر وجود ندارد. آرچر نیز زمان را به عنوان یک عنصر اساسی وارد تبیین ساختار و عاملیت می‌کند؛ نظام‌ها در رابطه خود با توانمندی‌های عاملانه افراد در زمان می‌توانند معقول شوند، بدون آنکه واقعاً شیء عواره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل‌ها به وسیله ساختار و گسترش ساختار به وسیله عاملان کنش متقابل است. در اینجا آرچر علاوه بر عاملیت و نظام، عامل سوم یعنی زمان را تشخیص می‌دهد، اما او نیز مانند گیدنر بر اینکه نقش و جایگاه این عامل ارتباطی در میانجی‌گری بین فرد و جامعه چه می‌تواند باشد، توضیح صریحی ندارد.

نتیجه‌گیری

مفروضات پایه‌ای این مقاله عبارت‌اند از: الف) برای حفظ فرد و جامعه در نظریه اجتماعی، فقط کنار هم قراردادن آنها به حل مسئله نمی‌انجامد؛ ب) برای حفظ فرد و جامعه، باید سازوکارهایی را طراحی کرد تا این مکانیسم‌ها هم نحوه رابطه فرد و جامعه را به خوبی نشان دهند و هم نحوه تعامل فرد و جامعه را مشخص کند. این مفروضات به‌گونه‌ای که این تعامل منجر به غلبه یکی بر دیگری نشود، باعث شد که در این مقاله از نظریاتی بهره‌برداری کنیم که سازوکارهایی را برای تبیین تعاملات فرد و جامعه طراحی کرده‌اند.

گیدنر با عناصری مانند زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش؛ آرچر با استفاده از عنصر زمان، و زاهد با اصالت قائل‌شدن برای رابطه و معرفی آن به عنوان یک عنصر فرهنگی که نقش جهت‌دهنده‌ی را در یک تغییر اجتماعی بر عهده دارد، نحوه تعاملات بین دو سطح عاملیت و ساختار را نشان می‌دهند، در این دسته تنها زاهد، با اصالت قائل‌شدن برای فرد-جمع‌رابطه، به صورت آگاهانه نقش و جایگاه هریک از این عوامل را در نظریه اجتماعی روشن کرده است، از آنجاکه در نظریه زاهد به هر سه این عوامل اصالت داده شده؛ از این‌رو، می‌توان:

۱. خصوصیات هرکدام از این عناصر را شناسایی کرد.

۲. شکل ویژه‌ای را که این عوامل در هر برهه تاریخی می‌گیرند، نشان داد.

۳. به‌دلیل اصالت داشتن هر سه بُعد، از غلبه یکی بر دیگری جلوگیری کرد؛ زیرا هرکدام از این

عوامل انجام‌دهنده نقشی هستند که دیگر عوامل نمی‌توانند آنها را انجام دهنند.

۴. از ابهام در نظریه آن‌طور که در نظریه گیدنز و آرچر دیده می‌شود، جلوگیری کرد. با این توضیح که در نظریه گیدنز به این دلیل که او صراحتی در به کاربردن عنصر رابطه‌ای ندارد، نمی‌توان سؤال کرد که آیا وقتی پس از شکل‌گیری شرایط ساختاری، که درنتیجه نتایج ناخواسته کنش به وجود می‌آید، کنش چه شکلی به خود می‌گیرد؟ آیا تابع محض شرایط ساختاری می‌شود یا اینکه کنش‌گر باز هم دارای آزادی است؟ در نظریه آرچر نیز به این دلیل که عنصر زمان در سطحی فلسفی باقی مانده و دقیقاً برای فهم مناسبات اجتماعی به کار گرفته نشده، مشخص نیست در چه زمانی عامل‌ها با ساختار محدود می‌شوند؟ یا در چه زمانی ساختارها به وسیله عاملان گسترش می‌یابند؟ در نظریه زاهد، به این دلیل که ایشان به صراحت نقش و جایگاه هریک از عوامل را ذکر کرده‌اند، می‌توان در سطح تجربی به خوبی سهم هریک از عوامل را نشان داد و از تأثیر و تأثرات فرد و جامعه بر یکدیگر، بدون اینکه منجر به غلبه یک عنصر بر دیگری شود، سخن گفت. با توجه به این توضیحات، مقدمات دستیابی به یک نظریه اجتماعی جامع‌تر در مورد تبیین فرد و جامعه را در دو دسته کلی به این صورت قرار می‌دهیم:

۱. کشف سازوکارها یا مکانیسم‌هایی که هم با فرد و هم با جامعه در ارتباط هستند. در این دسته، از مکانیسم‌هایی چون نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، زمان، فرهنگ و ایدئولوژی نام برده‌یم.

۲. کشف خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه در جهت رسیدن به یک تبیین همه‌جانبه درباره آن. پیشنهاد می‌شود برای رسیدن به یک نظریه جامع‌تر در این‌باره، یک پارادایم‌شناسی در هردو زمینه انجام شود، به این معنا که انواع سازوکارها و مکانیسم‌های ارتباطی، شناسایی و طبقه‌بندی شوند و همچنین صور بنیانی حاکم بر فرد و جامعه نیز شناسایی و طبقه‌بندی شود، نیز به نظر می‌رسد نظریه زاهد، مستعدترین نظریه در هر دو زمینه است، به دلیل اینکه ایشان با استفاده از منطق سیستمی دقیقاً جایگاه هر پدیده را شناسایی کرده و عوامل تأثیرگذار را طبق این منطق تشخیص داده‌اند، از آنجاکه این پارادایم‌شناسی در هر دو زمینه تاکنون در نظریه اجتماعی صورت نگرفته است، مکانیسم‌های ارتباطی و خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه، به صورت پراکنده شناسایی می‌شوند؛ در واقع، قبل از انجام این پارادایم‌شناسی، تمامی فعالیت‌ها در زمینه تبیین فرد و جامعه در مرحله پیش از نظریه قرار می‌گیرند و تنها در بردارنده مواد خامی هستند که می‌توانند در مرحله ساخت نظریه استفاده شوند.

کتابنامه

۱. اسمیت، فیلیپ. ۱۳۸۳. درآمدی بر نظریه فرهنگی. ترجمه حسن پویان. تهران. دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲. پارکر، جان. ۱۳۸۳. ساختاربندی. ترجمه امیر عباس سعیدی پور. تهران. انتشارات اشیان.
۳. پرسون، کریستوفر. ۱۳۸۰. گفت و گو با انتونی گیدنز (معنای مدرنیت). ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران. انتشارات کویر.
۴. تریگ، راجر. ۱۳۸۴. فهم علم اجتماعی. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران. نشر نی.
۵. جلانی پور، حمید رضا و جمال محمدی. ۱۳۸۷. نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی. تهران. نشر نی.
۶. حاجی حیدری، حامد. ۱۳۸۸. انتونی گیدنز (مدرنیت. زمان. فضا). تهران. نشر اختران.
۷. درستی، احمد. ۱۳۷۹. «دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناسی درباره مسئله کارگزار و عاملیت» نشریه علوم سیاسی. سال سوم. شماره دوازدهم.
۸. ریتزر، جورج. ۱۳۸۶. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران. انتشارات علمی.
۹. زاهدزاده‌دانی، سید سعید. ۱۳۶۷. «نگرشی اجتماعی به اصول دین در اسلام». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره چهارم. شماره اول.
۱۰. _____ ۱۳۶۹. «رابطه فرد و جامعه: مقایسه دو دیدگاه». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره پنجم. شماره دوم.
۱۱. _____ ۱۳۷۰. الف. طرحی نو در علوم اجتماعی. شیراز. مؤسسه انتشارات بهینه.
۱۲. _____ ۱۳۷۰. ب. مبانی روشن فکر اجتماعی در اسلام. شیراز. مؤسسه انتشارات بهینه.
۱۳. _____ ۱۳۷۷. «نظریه‌ای ترکیبی در مورد جنبش‌های اجتماعی». فرهنگ. اندیشه سیاسی. ص ۲۷-۲۸.
۱۴. _____ ۱۳۸۰. بهائیت در ایران. تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۵. _____ ۱۳۸۱. جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران. تهران. نشر کتاب طه.
۱۶. _____ ۱۳۸۷. نظریه‌ای در مورد جنبش‌های اجتماعی. کرسی‌های نظریه‌پردازی، دانشگاه شیراز. داوران: دکتر حمید احمدی، دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها و دکتر عیوضی.
۱۷. زاهدزاده‌دانی، سید سعید؛ جابری‌زاده و دیگران. ۱۳۹۰. چیستی و چگونگی فرهنگ پایه اسلامی و سکولار. دانشگاه شیراز و دانشگاه پیام نور شیراز.
۱۸. سایر، آندره. ۱۳۸۵. روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی. ترجمه دکتر عماد افروغ. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۹. کرایب، یان. ۱۳۷۸. نظریه اجتماعی مدرن. ترجمه عباس مخبر. تهران. نشر آگاه.

۲۰. کسل، فیلیپ. ۱۳۸۳. چکیده آثار انتونی گیدنز. ترجمه حسن چاوشیان. تهران. نشر قنوس.
۲۱. گیدنز، آنتونی. ۱۳۷۶. جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران. نشر نی.
۲۲. ______. ۱۳۷۸. سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران. نشر نی.
۲۳. ______. ۱۳۸۴الف. چشم‌اندازهای جهانی. ترجمه و مقدمه محمد رضا جلالی پور. تهران. نشر طرح نو.
۲۴. ______. ۱۳۸۴ب. مسائل محوری در نظریه اجتماعی. ترجمه دکتر محمد رضایی. تهران. انتشارات سعاد.
۲۵. مظہری، مرتضی. بیتا. جامعه و تاریخ. تهران. انتشارات صدرا.
۲۶. مقدس، علی اصغر و حسین قدرتی. ۱۳۸۳. «نظریه ساختاری شدن انتونی گیدنز و مبانی روش‌شناختی آن». *مجلة علوم اجتماعية دانشکدة ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*.
27. Archer Margaret. 1986. culture and agency.Cambridge.University Press.
28. _____. 1996. Realist Social Theory:The Morphogenetic Approach. Cambridge.University Press.
29. _____. 2000. being human: the problem of agency. Cambridge. University Press.
30. Craib 'Ian. 1992. Anthony Giddens.Routledge. London.
31. Giddens 'Anthony.1979. central problems in social theory 'the macmillan press ltd. First edition 1979'London.
32. _____. 1986. The Constitution of Society. University of California Press.
33. Giddens Anthony,Jonathan turner. 1987. social theory today.Stanford University press.
34. Peter.Berger.1963. invitation to sociology.harmondsworth Middlesex England.

